

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

سید هاشم سدید

۱۹ فبروری ۲۰۱۲

حقایق را باید در واقعیتها جست و جو کرد

قابل توجه آقای مسعود فارانی!

عرض شود که اگر تلفون چند شب قبل یکی از دوستان واقعاً اندیشمند و بسیار عزیز، آقای شینوار، از هامبورگ نمی بود، شاید هیچ گاه نوشته ای را که شما مرا طی آن مخاطب قرار داده اید، تا اخیر نمی خواندم. من مقاله "قضاوت یک جانبه، عادلانه نیست" شما را در همان روزی که در پورتال افغان جرمن به ظهور رسید، دیدم و ده - دوازده سطر آن را هم خواندم، اما چون در کل چنین موضوعات دلگیر کننده - به خصوص آنگونه که شما آن را مطرح کرده اید - هستند، از خواندن بیشتر آن صرف نظر کردم.

دلیل آن که چیزی به جواب تان ننوشتم هم همین بود که چون مقاله را تا پایان آن نخواندم، دانسته نشد که شما آن مقاله را به آدرس من نوشته کرده اید و طرف دعوای شما من هستم؛ اگر چه احتمال می رفت که حتی اگر مقاله تان را تا آخر هم می خواندم و درمی یافتم که شما مقاله را عنوانی من نوشته اید، باز هم سکوت اختیار می کردم، زیرا صلاح و نفع من در همین بود که با مایه اندک و ذوق بد و این همه کوتاه بینی و بی خبری از کنه قضایا و اصل مسائل و بیگانه بودن با واقعیت های گوناگون "تاریخی و علمی" در برابر آن "تک سوار میدان اندیشه و معرفت و قلم" نایستم.

دلیل دیگری هم برای ننوشتن جواب وجود داشت؛ و آن این که از مدتی تصمیم گرفته ام به جای نوشتن یک مقدار وقت کمی را که بعد از کار طولانی و خسته کننده روزانه باقی میماند برای جلوگیری از افزایش یکی دو ناراحتی که دارم صرف گردش و ورزش و نشستن همراه خانواده و دوستان کنم و از فشار مشغله (هم کار روزمره و هم مشغولیت های ذهنی) روزانه بکاهم.

شاید سؤال کنید که باوجود آن صلاح بینی و این ضرورت و تصمیم چرا به نوشتن این مقاله دست زدید؟ عرض شود که بعضی اوقات خواهش بعضی از دوستان را نمی شود نادیده گرفت. فردا و پس فردای آن شبی که آقای شینوار تلفون کردند دو دوست دیگر، یکی از برلین، جناب معروفی صاحب، و دیگری حاجی صاحب خیر محمد جراح، از شهر کابل، تلفون کرده پرسیدند:

آیا من مقاله شما را خوانده ام یا نه؛ و اگر خوانده ام، چرا در آن خصوص سکوت اختیار نموده ام؟ گفتم که آن مقاله را دیشب (پیشب) خوانده ام، اما تصمیم ندارم که به جواب آن بپردازم. گفتند که آنها انتظار توضیحاتی را - اگر وجود داشته باشد - در باره دارند. در همین کشمکش بودم که بنویسم یا ننویسم که ایمیل مورخ ۱۲/۲/۸ آقای قیس کبیر را که عنوانی من ارسال شده بود - بعد از هفت روز و به تاریخ ۱۲/۲/۱۵ دیدم و باز کردم. ایشان مقاله شما را به من ارسال داشته بودند. هدف شان روشن بود: قرار دادن من در برابر شما. من این را خوب می دانم که خیلی ها، از جمله آقای کبیر اصلاً در پی دریافت حقیقت نیستند. این ها تنها می خواهند بازار سایت، به گفته دیگر بازار پورتال شان را گرم کنند. به هر حال، فکر کردم شاید کسان دیگری هم باشند که منتظر شنیدن نظر من در مورد نوشته شما باشند. خود من هم کمی وسوسه شده بودم. به همین دلایل از تصمیم اولی صرف نظر کرده امروز که شنبه است و روز استراحت هرچه باداباد و یا ابالحسن گفته شروع کردم به شکافتن نظریات شما:

۱- در برابر این گفته تان که: **"جالب اینست که به این موج، کسانی هم پیوسته اند که قلم شان زمانی در مقابل ناراستی های کشور درخشندگی خاص داشت."** بطور نمونه دوست عزیز می که در بالا به ایشان اشاره داشته ام ناگهان بر انگیزته شده و چنان مجذوبانه می نویسد که "... باید گفت که من همانم که بودم. در نظر من هیچ تغییری نسبت به دشمنان و بدخواهان وطنم پیدا نشده است، خواه این دشمنان و بدخواهان ایرانی باشند یا پاکستانی و روسی و عرب و هندی و امریکائی و ... یا قسیم و دوستم و ملاعمر و سیاف و کرزی و خلیلی و پدram و ... با توجه به این اصل مسلم که هیچ ملت و هیچ نژاد و قومی یک سره خوب و بد نیست، من همواره می کوشم میان انسان ها، در هر جامعه، به نسبت افکار و عمل شان فرق قائل شوم و بر حسب میزان خوبی و بدی شان به آن ها احترام بگذارم. هیچ آدم منصفی "تر و خشک" را یکجا نمی سوزاند. من در مورد سیاست و مداخله های دولت ایران در برابر کشور و مردم ما، یا نسبت به نظریات اشخاصی مانند "چنگیز پهلوان" در قبال افغانستان در مقاله مورد نظر شما صحبت نکرده ام. موضوع بحث من مسأله مداخله و اعمال تخریب کارانه دولت ایران و مزدبگیران افغانی و ایرانی آن نبود. بحث من یک بحث فرهنگی و در مورد کتاب و قلم و نوشتن و خواندن است. این نکته را هم، ضمناً، قابل ذکر می دانم که بحث من از گذشته ها نیست، که شما لیستی از مشاهیر دوره های پیشین ما را به عنوان نمونه ارائه داشته اید. بحث از همین زمان است! از امروز!

شما در نوشته تان این نقل قول را **"آنکس که نمی داند نادان است و آنکس می داند و نمی کند تبهکار"** از "برتولد برشت" آورده اید. بگذریم از اینکه شما مرا تبهکار خوانده اید، آیا می توانید بگوئید که شما این نقل قول را در کدام کتاب خوانده اید؟ همچنان می توانید بگوئید که نویسنده یا مترجم آن کتاب کی و از کدام کشور است؟ و کتابهای "بینوایان" و "مادر" و "پاشنه آهنین" و "سپید دندان" و امثالهم را که در سال های جوانی می خواندید کی ها ترجمه نموده بودند و از کدام کشور به کشور ما می آمدند؟ به نوشته یا نوشته های ایام جوانی تان، اگر در آن زمان چیزی نوشته باشید و فعلاً بدان یا بدان ها دسترسی داشته باشید، مراجعه کنید و ببینید که در آن نوشته یا نوشته ها کدام زبان و ادبیات برجستگی دارد؟ زبان روشنفکران ایرانی، به خصوص زبان زنده یاد احسان طبری یا زبان محمد بن جریر طبری و ملا های دیوبندی و نویسندگان کتاب های چاپ شده در بازار قصه خوانی پشاور؟

کتاب های محدودی که از روس و چین هم می آمدند همان ادبیات و زبانی را به کار می بردند که پیشروان چپ آن دوران ایران آن را رواج داده بودند.

موجد ادبیات جدید چپ ایران که بعداً در میان جوانان مترقی و روشنفکران سال های جوانی شما در کشور ما هم رواج پیدا کرد روس ها یا چینیانی ها نبودند. حقیقت چیزی دیگری است. با تأسف و معذرت باید گفته شود که بوی

همان تعصب شیونستی که از بحث ها و کلام برخی از ایرانیان بلند می شود، و شما به حق از آن گله دارید، از نوشته شما هم به مثام من می رسد!

یادتان هست که در اولین صحبتی که پنج یا شش سال قبل باهم داشتیم، آنگاه که شما به من تلفون کردید، از یکی از کتاب های آرامش دوستدار یاد کردید، و از من پرسیدید، که آیا من آن کتاب را خوانده ام یا نه؟ چرا از کتاب های سیدقطب و محمد قطب و مودودی، یا از کتاب های تره کی، نابغه شرق، یا ... یاد نکردید و نپرسیدید که آیا شما آن کتاب را خوانده اید یا نه؟ چون کتاب های آرامش دوستدار، و نه کتاب های سیدقطب و مودودی و ملا های هندی و پاکستانی و آیت الله های ایران و ...، به نظر شما کتاب خوبی بوده و ارزش خواندن را داشته است! شاید یادآوری این حقیقت که آرامش دوستدار یک ایرانی است، به شما لزومی نداشته باشد!!

بلی! من مجذوب کار های ادبی و فرهنگی شادروان دهخدا، کسی که در نویسندگی و تحقیق شهره دوران بود، مانند همه کسانی که، چه در ایران و چه در افغانستان و در جا های دیگر دنیا، شیرین و با مغز می نویسند و به کار های ادبی و فرهنگی می پردازند و نقد ارزشمند عمر را صرف به تحقیق و مطالعه و نوشته می کنند، هستم. چنین افرادی به یک قوم و به یک ملت تعلق ندارند. میدانید چرا "لویی ماسینیون" ی از غرب وقتی لغت نامه دهخدا را می بیند، می گوید: " اثری است هرکول آسا"؟ غرب در کجا و شرق در کجا! چون تنها یک نویسنده، یک محقق، یک مؤرخ و یک انسان با فرهنگ می تواند قدر کارهای ادبی - هنری - تحقیقی - تاریخی - علمی، و قدر نوشته و کتاب را بداند! از چنین انسان هائی توقع همین است! **هر کس به اندازه ذوق و توشه و مایه اش!!**

سؤال دیگر این است که آیا می توانید به من بگوئید که شعر سپید یا شعر آزاد یا شعر نو از کدام راه در میان شعرای ما راه پیدا کرد؟ من یقین دارم که شما این را می دانید. اگر نمی دانید، از فاروق جان بپرسید. من به صداقت او در قضاوت در این باره باور دارم.

شما حتماً روح القوانین مونتیسکیو را خوانده اید؟ این اثر بزرگ و جاویدان را، شاید اطلاع داشته باشید، که برای اولین بار دهخدا به فارسی ترجمه کرد. باز هم میگویم: بلی! من مجذوب کار نهایت طاقت فرسای مترجمین تاریخ تمدن ویل و آریل دورانت و کار های دیگر ادبی و هنری و فرهنگی که در کشور ایران شده است، هستم؛ زیرا می دانم دست زدن و انجام دادن چنین کاری حتی بالاتر از توان همه خدایان یونان قدیم و از توان " مثلث النعمة" که دانش او را بالاترین دانش در جهان می دانند، است. من می دانم که انجام چنین امری چقدر حوصله و توان و دانش می خواهد! من نمی توانم انکار کنم که نه، من مجذوب کار مترجمین آن کتاب نیستم؟ چون من، مانند لویی ماسینیون، قدر کتاب و قدر نویسنده و محقق و اندیشه ور و قلم و نوشته و کار های فرهنگی را، به خصوص که این کار ها خوب و ارزشمند و ماندگار باشند، می دانم! من به آفرینندگان (و مترجمین) چنین آثار گرانبهای احترامی در حد تقدس دارم، خواه این افراد اقبال لاهوری باشند یا تاگور و کالی داس هندی باشند یا تولستوی روسی و شکسپیر انگلیسی و دانته ایتالیائی و ولتر فرانسوی و گوته آلمانی یا معین و انوری و معیری و خرمشاهی و کشاورز ایرانی یا کاتب و بیتاب و حیدری و عثمان و طرزی و خلیلی و حسینی و سیدنورالحق کاوش و ... افغانی و یا سیسرون رومی! بزرگترین بی انصافی و عمل غیراخلاقی همین خواهد بود، که من نام اقبال متفکر و شاعر پاکستانی را به خاطر ضیاء الحق و مشرف و نوازشریف و بوتو و ... و به خاطر سیاست های ضدافغانی پاکستان با زشتی یاد کنم! یکی سزاوار مدح است و دیگری مستحق ذم. ولی هر سخن باید جائی و هر نکته بایدمکانی داشته باشد!!

از شما خواهش دارم که تنها دایرة المعارف "دموکراسی" یا دایرة المعارف "ناسیونالیسم" را که در ایران تدوین شده است، از میان ده ها دایرة المعارف کلمات سیاسی که در آن کشور ترتیب شده است، بردارید و آنرا با دایرة

المعارف آریانا - یا با تمام لغت نامه هائی که شما از آن ها یاد نموده اید - مقایسه کنید و ببینید که این ها چقدر شوق و علاقه به کار های فرهنگی - سیاسی دارند و چقدر کار می کنند! این دو دایرة المعارف را که تنها بحث روی دو کلمه (تنها دو کلمه) را احتوا می کند با دایرة المعارف آریانا مقایسه کنید و ببینید که حجم کدام یک بیشتر است! واقعیت همین است که هست!

شما از من توقع دارید که من این حرف را نزنم، زیرا این کار خود کم زدن است! عزیزم، من در برابر واقعیت و گفتن واقعیت ها تعهد دارم، نه در برابر آن هائی که خود را در قبال پیش بردن مقاصد دیگران ملزم ساخته اند. یا در برابر کسانی که با شنیدن حقایق به جای این که به فکر یافتن علت های بیماری و بیکاری خود باشند، احساس خودکم بینی می کنند!

گفتن این حقایق برای من، از شما بیشتر دردناک است، ولی من نمی خواهم خود را و مردم خود را با آنچه نیستیم و هستیم فریب بدهم و سبب شوم که آنها باز هم در همان خوابهای خرگوشی باقی بمانند.

قبیل از این که این بخش از این نوشته را تمام کنم، از شما دوستانه تقاضا دارم که یک بار به کتابخانه بزرگ یا کوچک تان در خانه مراجعه کنید و صادقانه بگوئید که چند در صد کتاب های کتابخانه تان، خواه تألیف و خواه ترجمه، کار ایرانی هاست و چند در صد آن کار نویسندگان خود ما؟ یکی از اعضای فامیل را هم باخود ببرید، زیرا در برابر اعضای فامیل گفتن خلاف واقعیت، به نظر من، سخت است!

- به جواب تعبیر تان از این عبارت:

"تا وقتی که به همین فرهنگ هائی که ایرانیان به وجود آورده اند مراجعه نکنیم، معنی آن ها را فهمیده نمیتوانیم. در سابق به لغت نامه هائی که توسط فارسی زبانان هندی تألیف و تدوین می شد مراجعه می کردیم و امروز به همین فرهنگ های ایرانی. همینگونه اگر به دستور های زبان که ما تألیف و تدوین کرده ایم نگاه کنیم شاید با مقایسه با دستور هائی زبان که در ایران به وجود آمده و کار هائی که ایرانی ها در این زمینه نموده اند بتوانیم بگوئیم که ما هیچ کاری در این عرصه نکرده ایم. همینطور در گستره ترجمه آثار گران بار فرهنگ های اروپائی و ... کدام یک از ما می توانیم از اهمیت ترجمه سیزده یا چهارده جلدی "تاریخ تمدن" ویل و آریل دورانت، که اگر همه آن ها در کنار هم قرار گیرند درازی آن به یک متر میرسد، چشم بپوشیم؟ بزرگترین و مهمترین کار فرهنگی ما افغان ها تألیف و تدوین "دایرة المعارف آریانا" بود که در سال، اگر فراموش نکرده باشیم، ۱۳۴۱ در شش جلد تکمیل شد. در شش جلد که حروف "آ" و "ا" آن در تقریباً چهار جلد نسبتاً قطور، و متباقی بیست و پنج یا بیست و شش حرف آن در چیزی کمتر از سه جلد که قطر مجموع این سه جلد برابر به قطر دو جلد اول و دوم نمیشد، تألیف شده بود. دلیل اینکه بیشتر از سه جلد اول آن حاوی دو حرف و کمتر از سه جلد نازک اخیر حاوی بیشتر از بیست و چهار حرف بود چیز دیگری نمی تواند باشد غیر از بی حوصله شدن کانونی که متشکل از ده ها عضو بود؛ در حالی که حاصل کار یک نفر ایرانی به نام "علی اکبر دهخدا"، ۳* همراه با یک جلد مقدمه، فرهنگ یا لغت نامه ای است دارای پانزده جلد که از نظر کمیت بیشتر از بیست تا سی برابر کاری است که جمع کثیری از اندیشمندان، استادان، ادبا، نویسندگان و افراد مسلکی ما برای تألیف دایرة المعارف مذکور نمودند! از تفاوت کیفی آن فعلاً چیزی نمی گویم! قرار نوشته ها این مرد به تنهایی بیشتر از سی سال کار کرد تا چنین گنجینه ای را به وجود آورد؛ تازه، نوشتن این فرهنگ تنها کاری نیست که او کرده است!" خود را ناچار به گفتن این برداشت می یابم که با تأسف شما جوینده حقیقت نیستید! در غیر آن به جای میدان دادن به پندار ها، نظری به واقعیت ها معطوف می کردید! باز هم از شما همان تقاضای بالا را می کنم: به کتابخانه خود یا به

کتابخانه یکی دو تا از دوستان تان مراجعه کنید و ببینید که فرهنگ های لغت و دستور های مختلف زبان و کتاب هائی که در کتابخانه شما و کتابخانه های دوستان تان موجود است، بیشتر در کجا تألیف و تدوین شده اند! به نقل قول هائی که شما و دوستان تان گاهی از اندیشمندان جهان می کنید بنگرید و بگوئید که شما آن ها را از کدام کتاب ها نقل می کنید! من می خواهم تنها قناعت اعضای فامیل خود را که شکر همه اهل نوشته و کتاب و مطالعه هستند، به نمایندگی از من، فراهم کنید. ضرورتی نیست که به قناعت من و به قناعت دیگر کسانی که اهل قلم و اندیشه و کتاب هستند، بپردازید!

همچنین یک بار به دایرة المعارف آریانا نظر کنید، یا از یکی از دوستان تان که این دایرة المعارف را در اختیار داشته باشد، پرسید و ببینید که من راست می گویم یا دروغ! شما مینویسید که نویسندگان دایرة المعارف آریانا مردمان محرومی بوده اند. به نام های آن ها نظری بیفکنید. هشتاد در صد آنها از خواص جامعه بودند!! شما فکر میکنید که دهخدا را در تدوین آن اثری بزرگ و ماندگار دولت ایران کمک نموده است؟

حقیقت این است که در کشور ما تا چند سال اخیر علاقه ای که بتوان به آن دل خوش کرد، به استثنای چند تن، در امور فرهنگی - تاریخی - ادبی - علمی وجود نداشته است. و این واقعیت هر چند درد آور و ملول کننده، بهتر است گفته شود. پنهان و توجیه و تحریف کردن حقایق سودی به حال ما ندارد.

هدف من از یادآوری آنچه در ایران بیشتر صورت گرفته و در کشور ما کمتر، نه تحقیر مردم، و نه کم زدن خود، یا به اصلاح شما، خودکم بینی است. به نظر من انسان ها، برای تثبیت مقدار و ارزشگذاری کار هائی که انجام داده است مجبور است کار های خود را با کار های انجام شده دیگران، به خصوص با کار های انجام داده شده همسایگان همزبان خویش مقایسه کند. می گویند: "هر چیزی به اضدادش شناخته می شود."

من کارهای خوب و ارزشمند وطنداران با استعداد و پرکار و قابل قدر خود را همیشه تحسین می کنم و به زحمات شان ارج می گذارم و از کار های شان احساس لذت و غرور می کنم، چنانچه در نوشته ای که شما آنرا نقد کرده اید از آقای حسینی با مسرت و احترام لازم یاد شده است و از اقبال بی مماندی که از کتاب های شان در سراسر جهان شده است، عاشقانه تمجید کرده ام. من در آن مقاله ای که شما آن را نقد نموده اید، نوشته ام که ما ملت و مردم بی استعداد و ناتوانی نیستیم، اما تنبل و بی علاقه - به استثنای چند تا - به زندگی و تغییر و بالا رفتن هستیم!

۳- می خواهم یک چیز بسیار مهم را به شما بگویم، و آن این که لحن تند و ایراد صریح من از تنبلی و از کم کاریها و بی علاقه ای های ما به تغییر در سال های پیشین، با مقایسه با کار های فرهنگی و علاقه دیگران به دانش و علم و آموختن و آفریدن، از هر کشوری که هستند، از سر دلسوزی به این خاک و این ملت است. من همیشه به جد سخن گفته ام و به جد سخن خواهم گفت، گاهی هم بسیار تلخ، زیرا به این سخن باور دارم که " آن که با گفتن

حقایق میگریزند دوست تو است، نه آنکه با کتمان حقیقت میخنداند!"

یک چیز دیگری را هم می خواهم به شما، و از طریق شما به آن هائی که حرف های شان از زبان شما جاری می شود، اطمینان بدهم، که من هیچ گاه به جمع بدخواهان خاک خود یا به جمع آنانی که در خدمت بدخواهان این خاک قرار دارند، قرار نخواهم گرفت. همینطور نه حرف کسی از زبان من جاری خواهد شد و نه قلم برای دیگری غیر از مردم کشورم و غیر از واقعیت به کار خواهد افتاد. هر حرفی که از دهن من بیرون می شود، حاصل فکر و خواست خود من است.

۴- خالق بحث و جدل مضحکه "پوهنتون" و "دانشگاه"، به اصطلاح شما، من نیستم. خالق چنین بحث ها و جدل ها در واقع، مستقیم یا غیر مستقیم، زمامداران به اصطلاح "بزن و برو" و پیش پای بین شصت سال پیش کشور بودند که از کارهای ناروا و غیرملی یک عده انسان های بی عقل و عقده ای حمایت کردند، و با این کار شان شری را آفریدند که تا امروز دامن ما را گرفته است و معلوم نیست که چه وقت این شر و این فتنه گریبان ما را رها خواهد کرد؟

نوشته من در این خصوص یکی دو ماه قبل به نشر رسیده است، ولی بحث در این مورد از دهه ها جریان دارد. اگر درست دیده شود، خود افغان - جرمن هم با طرح چنین مسائلی - برای گرم ساختن بازار پورتال - یکی از آتش بیاران این معرکه است. مگر نشنیده اید که "جواب ابله خاموشی است!!" من در آن نوشته من حیث وظیفه و برای بیان حقایقی که با تأسف دیگر از ذکر آن گریزی نمانده بود، چند مطلب را توضیح و نقد کردم:

- تعداد زیاد از اعضای کمیسیون، مردمان دور اندیش و وطن خواه نبودند.

- آنها با این کار شان تخم نفاق و بدبینی را بین مردم کاشتند.

- کلمات دانشگاه و دانشکده و امثالهم که ریشه در زبان ما دارند، بیگانه نیستند. آنانی که چنین کلمات را بیگانه می خوانند به موجودیت و اصالت زبان خود شان صدمه می زنند. (کلمات فروردین و اردیبهشت و ... آنگونه که یکی از نظردهندگان دریچه نظر خواهی در افغان - جرمن آن را کلمات ایرانی خوانده اند، در اصل کلمات ایرانی نیستند. این کلمات مربوط به زبان اوستا و زبان زرتشت، است. اگر زرتشت در بلخ به دنیا آمده و بلخ مربوط به ما بوده و مربوط به ما است، چگونه زبان وی نمی تواند از ما باشد؟! با تأسف ما ها از یک طرف عقل خود را به کار نمی اندازیم و از طرف دیگر اسیر پنجه قوی دیو تعصب هستیم. تعصب زیاد دید انسان ها را کم و عقل شان را زائل می کند.

ایرانی ها تنها کاری که کردند این کلمات و صدا ها کلمه دیگر را که مربوط به زبان اوستائی بود از طریق زبان فارسی باستان و پهلوی اشکانی و پارتی - فارسی که از نظر زمانی در میان زبان فارسی باستان و فارسی دری رواج داشته است - دو باره زنده کردند.

مانند زرتشت و زبان وی، فارس و فارسی، اگر قبیله فارس که بعداً قسمتی از خاک کشور ایلام، جایی که این قبیله در آنجا به اجازه حکومت ایلام با قبول پرداخت باج ساکن شد، از جای دیگری به آنجا آمده باشد، می تواند از اصل خود جدا باشد؟ در این مورد به کتاب "آریاها و ناآریاها" ی داکتر بهزاد مراجعه کنید. صفحه دقیق آن را، چون به خاطر من نیست، نتوانستم بنویسم.

بدی کار بعضی از مؤرخین، و برخی از نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی، به خصوص روشنفکران کذائی ما در این است که اینها، برای جعل تاریخ، تاریخ را غالباً از جایی می نویسند که به نفع خود شان باشد، درحالی که برای آموختن و بیان درست تاریخ، تاریخ را باید از ابتدای وجود آن با دقت و مسؤولیت نوشت.

- کار داد و ستد زبانی باید از طریق داد و ستد آزادانه مردم و بدون اجبار صورت گیرد. (نمی دانم شما چطور می توانید رسمیت یافتن کلمات در ملتون و روغتون و زیژنتون و پوهنتون و پوهنخی و پوهندوی و پوهنمل و مرستیال و ... را، در حالی که قبلاً این ادارات و مناصب دارای نام های تاریخی - ملی (خودی) دواخانه و شفاخانه و زایشگاه و ... بوده اند، داد و گرفت یا تبادل عادی زبان ها بخوانید؟ رواج یافتن کلمات "سُر" و "تال" و "لی" و "انتره" و ... یا چوته و چت و بیتک و گادی و چاپی و روپی و ... را از زبان هندی می توان داد و ستد عادی

زبانی توده ئی نامید، نه رواج دادن آن کلمات را. زیرا در ترویج این کلمات هیچ مقامی رسمی، نه مستقیم و نه غیر مستقیم، دست نداشته است. در حالی که معمول شدن آن کلمات به دستور سردمداران کشور و از طریق کانون رسمی که مورد حمایت نظام بود، صورت گرفته بود.

به نظر من این دور از انصاف است که کانونی که از طرف دولت به وجود آمده، وظیفه بگیرد که کلمات (نامهای) تاریخی یکی از زبان های رایج و رسمی کشور را از روی ادارات و مناصب و فروشگاه ها بردارد و کلماتی را از زبان دیگری؛ خواه از یکی از زبان های خود یا یکی از زبان های بیگانه، روی آن بگذارد. و بی انصافانه تر آن که ما این کار را نه تنها نادرست نخوانیم، بلکه، برای خوشی چند تن آن را داد و ستد عادی و داوطلبانه مردم بنامیم، یا اصلاً در برابر آن سکوت کنیم و نام خود را هم بگذاریم روشنفکر و حقبین!

- زمینه ایجاد وحدت میان مردم از طریق احترام به داشته ها و حقوق همدیگر بیشتر و بهتر فراهم می شود، تا کاربرد زور از بالا ها. دلایل این مدعا بعداً در مقاله جداگانه ای نوشته شد که در اینجا غرض مطالعه خوانندگان عزیز ارائه می شود:

" وحدت ملی چگونه بدست می آید؟"

آناتیکه با برجسته ساختن یک زبان در یک کشور چند زبانه می خواهند، آنگونه که خود این مطلب را تلویحاً در نوشته های شان ابراز می دارند، به وحدت ملی دست پیدا کنند، باید بدانند که در دنیایی که ما امروز زندگی می کنیم و با توجه به حقایق غیر قابل انکار و اغماض، یعنی وجود اقوام، خرده فرهنگ ها و زبان های مختلف در یک کشور، چنین کاری ممکن نیست. چنین امری در زمان های گذشته، آنگاهی که حق و حقوق مردم را شاهان پرزور و شمشیر به دست جبار تعیین می کردند، ممکن بود، ولی امروز که مشکلات و مسائل در روشنی تعبیری مانند حقوق بشر و عدالت اجتماعی و آزادی و برابری میان باشندگان یک کشور حل و فصل می گردد، رسیدن به این گونه آرزو ها از طریق زور شاهان یا حکومت های تحمیلگر دیگر غیرعملی است.

در عصر ما به نظر من تنها و تنها دو چیز می تواند مؤلفه های اصلی و اساسی وحدت ملی در یک کشور چند قومی و چند زبانی باشد. یکی از این دو چیز سرزمینی است که مردم در آن زندگی می کنند و دیگر وجود عدالت میان تمام اقوام.

جامعه شناسان مؤلفه های زیادی مانند زبان و تاریخ و فرهنگ را برای وحدت یک ملت ضروری پنداشته اند. شکی نیست که مردمانی که به یک زبان تکلم می کنند و دارای عرف و عادات و رسم و رواج های مشابه و ریشه و تاریخ واحدی هستند، نسبت به مردمانی که مشترکات شان باهم کمتر است، بیشتر متشکل هستند، ولی آنجا که چنین اشتراکاتی وجود ندارد یا کمتر وجود دارد، چه؟

بر سر عامل اول، یعنی بر سر افغانستان به عنوان محور اصلی و اساسی وحدت ملی فکر نکنم که هیچ قومی اختلاف داشته باشد. بر سر این محور به عنوان محور اساسی و اصلی همه ما هم نظر هستیم. ما همه افغان هستیم و افغانستان خانه ماست. نبود وحدت ملی، اگر گاه گاه از این زبان یا آن قلم چیزی شنیده می شود، تا جایی که من متوجه شده ام، در این نیست که اکثریت %۹۹،۹۹ ما بر سر افغان بودن توافق نداشته باشیم. مشکل ما در واقع این است که در کشور ما با اقوام و با داشته های زبانی، فرهنگی و قومی شان برخورد توأم با احترام و برابر صورت نگرفته و صورت نمی گیرد! آنانی که شکایت دارند، می گویند: آره، افغانستان خانه همه ماست، اما در این خانه حقوق همه آنگونه که باید مراعات و احترام می شد، یا احترام شود، در عمل مراعات و احترام نشده است؛ و جایی که حق و حقوق همه احترام نشود و عدالت وجود نداشته باشد بحث وحدت بحث بیهوده است.

تحمیل کلمات بی شمار پشتو در زبان فارسی دری به وسیله کمیسیون منتخب در دهه سی شمسی در کشور و دفاع از آن کار مقرون با احترام به داشته های فارسی زبانان کشور نه بود؛ و نه هست! شفاخانه کلمه فارسی ایران نبود که آن را به بهانه تهاجم فرهنگی ایرانیان از زبان فارسی دری حذف و به جای آن کلمه روغتون را رسمیت بخشیدند. همچنین کلمات زایشگاه و دواخانه و غیره و غیره. کلمات فارسی دری که در زبان پشتو راه پیدا کرده اند یا کلمات پشتوی پذیرفته شده در زبان فارسی دری - در عرض سال ها امتزاج این دو قوم باهم - در نتیجه تماس عادی و روزانه دو جانبه فارسی زبانان و پشتو زبانان باهم و به شکل خود به خودی و بدون اجبار در این زبانها درهم آمیخته اند، ولی کلمات پشتونی که بنابر پیشنهاد کمیسیون یاد شده، به تاسی از تمایلات مقامات بلند رتبه دولت، به جای کلمات فارسی دری رواج داده شد، داد و ستد عادی میان زبان ها نبود. این نوع تشبثات و اقدامات قوام بخش وحدت ملی نیستند. چنین تلاش هایی میان مردم ایجاد بی اعتمادی و خصومت می کند - بحث های بعضاً درشت فعلی نتیجه همین تلاش های اشتباه آمیز می باشد. و ناگفته پیداست که وجود بی اعتمادی و خصومت میان مردم یک کشور بهترین راه برای نفوذ بیگانه ها در آنکشور است؛ بیگانه هایی که برای نفوذ و تضعیف بیشتر یک کشور منتظر به وجود آمدن درز های قومی - زبانی - دینی - مذهبی - هویتی - و فکری در میان مردم آن کشور هستند. اگر نیک دیده شود، این ما هستیم که نافهمیده زمینه نفوذ و تهاجم های گوناگون کشور های بیگانه در خاک خود را مهیا می کنیم!

آنچه سبب استحکام وحدت ملی در یک کشور چند قومه و چند زبانه ای که حال به حقوق خویش، بر مبنای تعابیر جدید، یعنی آزادی و برابری و دموکراسی آشنا شده است، می باشد، تطبیق عدالت و شناخت حقوق همه در جامعه است؛ نه تحمیل یک شخص یا یک فرهنگ یا خرده فرهنگ و زبان بر شخص و فرهنگ و خرده فرهنگ و زبان های دیگر.

خواهش من از آنانی که مصرانه، ولی بیمورد از اقدامات نادرست دولت های گذشته به نام قوم و خویش و همزبان و هموطن (به معنی عامیانه آن) دفاع می کنند، این است که به خاطر ایجاد تفاهم و صمیمیت بیشتر میان مردم و استحکام وحدت ملی و حفظ استقلال کشور کار های غلطی را که در گذشته از طرف اشخاص و دولت ها صورت گرفته است، اگر واقعاً و جداً خواهان رفع تخاصمات و تخالفات موجود در کشور هستند و خواهان وحدت ملی در کشور می باشند، به مثابه اولین قدم در این جهت، تقبیح کنند.

تلاش برای حذف فزینی یا فرهنگی دیگران دشمنی به وجود می آورد، نه دوستی و وحدت. اگر علاقه به وحدت ملت دارید، به یک دیگر احترام بگذارید و حقوق یک دیگر را مراعات نموده عدالت را پیشه کنید!

خواهش دیگر من از آنانی است که بی دلیل و بدون سنجش کلمات نامأنوس و کج و کلنج و بی ریشه بیگانه را به زبان خود راه می دهند. این ها، به خصوص صاحبان تلویزیون ها، سایت ها، روزنامه ها و مجلات باید در حد امکان بکوشند تا کلماتی که ناباب و نازیبا و دور از مفهوم هستند در تلویزیون ها، سایت ها، روزنامه ها و مجلات شان به نشر نرسد.

اصطلاح کج و کلنج شاید در لغت نامه ها وجود نداشته باشد، اما در زبان عامیانه مردم ما این اصطلاح زیاد به کار می رود!! وقتی از لغت نامه ها صحبت می کنم، منظورم لغت نامه های همسایه های ایرانی ماست که غالب ما با وجود این که تحمل دیدن آن ها را نداریم، در مواقع ضرورت تنها و تنها بدان ها مراجعه کرده حل مشکل می کنیم. بدیهی است که اگر ما به تدوین یک لغت نامه جامع فارسی دری که در افغانستان صحبت می شود، یا به تدوین فرهنگ اصطلاحات موجود در کشور می پرداختیم، معنی این اصطلاح و معنی اصطلاحات عامیانه دیگر

مانند "تخته کردن" (خود را به زور در میان مردم جا کردن: او بیادر جای ده کجاست که خود به زور ده میان مردم تخته می کنی. خوردن: بترقی، همیالی یک غوری برنجه تخته کردی. و ...) را میتوانستیم در آن ها پیدا کنیم. اما ما کجا و این کار ها کجا؟! اول باید از لت و پار کردن و یخن دریدن یکدیگر خلاص شویم!! "

آیا باوجود این نوشته و این رهنمود و این امیدواری، انتقاد از این حقیر درگاه، به بی توجهی به وحدت ملی، موردی دارد؟ یا باوجود این همه تلاش های بی شائبه و متداوم در زمینه بیداری مردم و توجه به خاک و ملت، موردی وجود دارد که مرا متهم به خوش رقصی به بیگانگان کنند؟ یا بمن اتهام ببندند که من به موجی که در صدد برهم زدن وحدت ملی به دستور بیگانگان هستند، پیوسته ام؟

۵- من با این گفته شما که "این کلمات را دیروزی ها در فضای آرام دور از جنگ، بدون خصومت، اعم از تمام اقوام افغانستان برای تثبیت مشخصه هویت ملی علیه ایرانیان مغرض پذیرفته بودند." قطعاً موافق نیستم، زیرا اولاً بحث در این زمینه از همان آغاز وجود داشته است. این که برخی از ما ها آن را نادیده می گیریم - و چرا؟ - حرف دیگری است!

ثانیاً اگر بحث در آن زمان - به فرض - وجود نداشته، دلیل نمی شود که بحث در آن مورد هیچ گاهی وجود نداشته باشد! در اتحاد جماهیر شوروی در زمان سلطه دیکتاتوران مختلف خیلی حرف ها وجود داشت که صحبت نمی شد، ولی امروز در هر گوشه و کنار جهان به شمول خود روسیه مواردی متعددی مورد بحث و فحش و انتقاد و مذمت قرار می گیرد. سخت گیری آن دوران فرمانفرمایان کشور ما را هیچ یک - به غیر از سبکباران و آسوده خیالان - نمی تواند منکر گردد! ثالثاً وای به حال کشور و ملتی که تنها صد - دوصد کلمه هویت ملی اش را مشخص می

کند!!

۶- میفرمائید: "جناب آقای "سیدهاشم سدید" که بدون شک یکی از روشنفکران با شهامت افغان می باشند و حساب شان از دیگران جداست با پیوستن به این بحث های بناحق، متأسفانه کارشان بجای کشیده است که نمونه آن در آخر نقل قول بالا واقعاً خارج از انتظار بود.

ایشان در نوشته یی تحت عنوان "تا کی باید بی خریطه فیر کرد؟" که من باز هم بدان اشاره خواهم کرد، عدالت را درین باره فقط از همان زاویه درموجودیت چند کلمه می بینند بدون آنکه مدارای اجتماعی را در زمینه زبان از طرف یک بخش بزرگ ملت افغانستان کوچکترین نظری بیاندازند. در حالیکه توقع جامعه از روشنفکران آگاه و با درد این است که بادی فراخ همه جانبه به قضایا برخورد نمایند و بر اساس عدالت اجتماعی، وحدت ملی را سبب شوند.

در شرایطی کنونی بجای چنین مطالب بیمورد چرا نویسندگان، دیگران را هدایت نمی کنند که دوستان بیابید نوامیس سرزمین ما را از تجاوز بیگانگان حفظ کنیم."

عرض شود که:

- همان شهامتی که شما از آن یاد نموده اید، مانع از آن می شود که من این مسأله را به مانند شما ناحق بخوانم. من اجرای عدالت در کشور را تنها مربوط به رد و قبول چند کلمه نمی بینم. موضوع تحمیل چندین کلمه از یک زبان به زبان دیگر فقط به عنوان مثال یاد شده است. اگر به نوشته ای که شما آن را نقد کرده اید و نوشته ای که در بالا نقل شده است توجه نموده باشید من از کلمه حقوق مردم یا حقوق دیگران یاد نموده ام. توجه کنید: " به یکدیگر احترام بگذارید و حقوق یکدیگر را مراعات نموده عدالت را پیشه کنید!" شاید بیمورد باشد، اگر به شما گفته شود که حقوق جمع حق معنی می دهد و در بر گیرنده خیلی از حق ها است!!

- اگر یکبار دیگر به نوشته های من کوتاه نظری بیفکنید، خواهید دید که من همیشه بر وحدت ملت به عنوان یگانه منبع قدرت و قوت و توان ملت و کشور تأکید داشته ام. در واقع تنها دغدغه من بیداری و وحدت ملت است!

- نظر من خلاف دیگران این نیست که راجع به گذشته های تار و ستم هائی که بر این یا آن رفته است، راجع به کمبودها و عیب ها، و راجع به بی عدالتی هائی که شاهان بر مردم و قومی بر قوم دیگری روا داشته اند، به من چه گفتن ها و به تنبلی های ما، صحبت نشود و همه درد ها در سینه ها مبحوس گردند و هزاران سخن ناگفته مسکوت بمانند، یا بازدن به دهن این و آن ویا به زور شکنجه و زندان و برچه مردم را به خموشی وادار کنیم، بلکه پیشنهاد من اینست که با سینه فراخ و حوصله بلند و تحمل مثبت - نه تحمل منفی - برای آینده بهتر مردم و کشور، بگذاریم هرکسی هر حرفی دارد، بزند. و شما هم به جای دفاع از ناحق و بیدادها، به نام عالم و مؤرخ و دانشمند و روشنفکر (متأسفانه من در فکر شما روشنی کمتر و تاریکی بیشتر می بینم!)، به آنانی که کار خلاف نموده اند بفهمانید که خیر ملت و وطن در این است که اگر گناهی از یکی سر زده است آن را بپذیرید و در جبران آن بکوشد. علاوه بر این بکوشند تا برای ایجاد فضای اعتماد و یک رنگی به حق و حقوق یک دیگر احترام بگذارند.

- دیگران تنها از وحدت ملی حرف می زنند، ولی من ضمن ابراز این آرزومندی قلبی راه عملی آن را هم پیشنهاد می کنم. **شیرازه وحدت ملی** (این عبارت از شماست) تنها از این راه حفظ می گردد، نه از راه تحریف واقعیت ها، و با شعار دادن خشک و خالی "ما وحدت ملت را می خواهیم".

- شما از کدام تجاوز حرف می زنید؟ من در مورد هیچ تجاوزی به کشور، هیچ گاه، سکوت نکرده ام. علیه انواع مداخلات ایران به کشور ما، علیه ادعا های بی پایه عظمت طلبان افراطی ایرانی و علیه باورهای سخیف، بی پایه و بی معنای از خود خواندن سرزمین و مفاخر علمی - ادبی - فرهنگی دیگران که به وسیله برخی از شیونیست های مسخره ایرانی به شکل مستمر شنیده می شود، در حد توان و امکان، نوشته ام؛ و اگر موقع مساعد شود باز هم خواهم نوشت. همینطور علیه تجاوز و تهاجم شوروی وقت به کشور ما و مداخلات روسها در حال حاضر و مداخلات گوناگون و شرم آور پاکستان در امور داخلی افغانستان و جنایات و وطن فروشی های برخی از افغانان وابسته به بیگانگان. نه تنها این، که حضور نیروهای خارجی را در حال حاضر نیز تجاوز به خاک افغانستان می دانم، در حالی که برخی ها موجودیت فعلی نیروهای خارجی در خاک ما را نه تنها تجاوز نمی دانند، که از آن دفاع هم می کنند! من در این مورد هم نوشته ام - مراجعه کنید به مقاله "روشن شده است آئینه ما به نور عشق" -، ولی برخی از منابع و برخی از اشخاص فرصت طلب و معامله گر، کسانی که یک روز یک روی دارند و روز دیگر روی دیگری، از ترس این که در روزی بر روی شان بسته نشود، آن مقالات را نشر نکردند. می دانید که نوشتن، هم از لحاظ نداشتن وقت و هم از لحاظ بعضی معاذیر صحی، چقدر برای من سخت شده است؟ باوجود این نوشتم!

- از کدام ناموس حرف می زنید؟ آیا ناموس و سرزمین ما تنها پامال چکمه های روس ها و پاکستانی ها و اعراب و ایرانی ها شده است؟ چه بگویم که پول سرشار - و برای بعضی ها همان یک لقمه نان چرب و نرم - غرب هم چشم ها را کور می کند و هم بر زبان ها مهر می زند!!

۷- در برابر این اتهام تان:"این دوست ارجمند که من شخصاً احترام عمیق به ایشان دارم با چنین کلمات مطمئن و احساساتی تمام سیر حرکت تاریخ یک قرن ما را نادیده می گیرد و ملت ما را گدای در یک نظام فرهنگی جعلی نشان می دهد که در همان کشور نیز به اندازه این جملات، ابرانزدگی در همه حلول نکرده است. چنانکه نویسنده محترم خود متوجه این امر می شود وبلافاصله برای رفع نقصان گام پیش می نهد. اما خیلی دیر:

"امید است فکر نکنید که من به دفاع از ایرانیان برخاسته ام یا من ایرانی زده شده ام!"، ناگزیرم بگویم که چنین امیدواری ها را من، نه فقط در همین مورد خاص، بلکه همواره در موارد گوناگون، شاید در هر یک از نوشته هایم، تکرار نموده باشم. چرا؟ چون میدانم که برخی از خوانندگان نوشته های من، که گاهی با صراحت کامل و با جدیت تمام و بعضاً با تندترین لحن به هدف آموزندگی و بازکردن چشم و گوش مردم غنوده در بستر گرم بی تفاوتی ها نوشته می شوند و تقریباً همیشه بر کمبودهای ما اشاره دارد، از طرح چنین واقعیت ها شوکه می شوند و فکر می کنند که من از لحاظ سیاسی یا وطن پرستی مرتد شده ام.

من می دانم و می دانستم که برخی از کسانی که چنین نوشته های من خوش شان نمی آید و لحن تند و افشاگرانه من به ذوق و مشرب شان برابر نیست، همانگونه که منتقد مخاطب من مرا متهم به ایرانزدگی کرده است، به خیانت و جنایت و ... متهم می کنند. نوشتن آن مطلب به همین دلیل بود که به چنین افرادی به گونه تلویحی - قبل از این که آن ها آن را یاد کنند - گفته باشم که: " من میدانم در ذهن پاک یا ناپاک شما چه می گذرد و شما چگونه فکر می کنید!"

شاید فهم بلند مطالب حتی برای یک تعداد مدعیان روشنفکری هم مشکل است! یا شاید گوش ها از حرفهای غرضمندانه آنچنان پر شده اند، یا عقده های خود کم بینی در برابر فرهیختگی فرهیختگان چنان به کینه های برطرف ناشدنی تبدیل گردیده اند، یا تعصب بیش از حد در یک زمینه خاصی چنان عقل ها را از بین برده است، که فهم رسا ترین زبان ها هم دشوار شده است.

۸- در رابطه به آثار مبتذل در ایران، یا جا های دیگر، باید گفت که به هر جای دنیا که بروید و بنگرید، خواهید دید که در آنجا ها، هم کار های خوب شده است و هم کار های خراب. اما آنچه قابل اهمیت است، این است که مردم، همه جا و همیشه، کار های خوب را قدر می کنند. شما یک اثر مبتذل را به من نشان بدهید که ماندگار شده باشد، یا جایزه ای به دست آورده باشد! یا کسانی، جز انسان های مبتذل، آن ها را توصیف نموده برای نویسندگان شان کف زده باشند! آثار ارزشمند، ولی، چه از خامه ای سقراط تراوش نموده و به وجود آمده باشد و چه از خامه ای روسو و کانت و مارکس و وبر و هابرماس و ... هم در دوران خود شان و هم امروز، نه این که خوانده می شوند، که به شکلی، کم یا زیاد، جزء یا پاره ای از دروس دانشگاه ها در سراسر جهان هم هستند.

شکایت من هم همین است که ما کمتر ترویج دهنده ادبیات ارزشمند بیگانگان، چه ایرانی و چه غیر ایرانی، در کشور خود بوده و هستیم. شما یک بار به دفتر جنرال قونسلگری افغانستان، یک دفتر دولتی، در بن، که دو روز پیش و برای اولین بار، از قضاء، گذرم بدانجا افتاد، مراجعه کنید و ببینید که در الماری کوچک کتاب های این قونسلگری چند عنوان کتاب خوب وجود دارد؟!

در میان تقریباً هیچ کدام کتابی که ارزش خواندن را ندارند، چند عنوان کتاب ایرانی، از جمله کتاب " افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان" نوشته چنگیز پهلوان، شخصی که نظریات مغرضانه و دشمنانه وی علیه کشور ما به کسی پوشیده نیست، محض برای این که از یک شخص و از یک قوم معین در آن کتاب تعریف شده است، زینت دهنده آن الماری است!!

چرا این ها به جای این کتاب ها، کتاب "بازی شیطان" درایفوس، کتاب "افغان ها، ملتی که دو ابر قدرت را به زانو درآوردند" جنرال عزیز احمد عزیزی، کتاب "بازی بزرگ" نوشته پیتر هاپکرک، کتاب "بنیادهای علم سیاست" عبدالرحمن عالم، کتاب "ستون آهنین" سیسرون، کتاب توطئه بزرگ اثر مایکل سیرز نویسنده خوب امریکائی، کتاب افغانستان در مسیر تاریخ و صد ها کتاب خوب دیگر را در آن الماری نگهداری نمی کنند؟ تعجبی نیست!

وقتی روشنفکر ما خواندن کتاب های بازارقصه خوانی را توصیه می کند و می گوید اگر ما کتاب های مادر گورکی و خوشه های خشم و بیرمرد و دریا و ... را نمی خواندیم، به این روز نمی افتادیم، غیر روشنفکر ما باید الماری های دفاتر رسمی را با اشغال ها تزئین کنند!

شما در نوشته تان از یک تعداد هنرپیشه های ایرانی یاد نموده اید و هم از فلم های مبتذل ایرانی! مسؤول تورید این فلم ها کی بود؟ این کار به اجازه کدام مقام صورت می گرفت؟ می دانم که خیلی از فلم های ایرانی کاپی بودند. می دانم که بیشتر از نود درصد فلم های شان فلم های بازاری و تجارتی و بی کیفیت بود. در این مورد من کاملاً با شما موافقم، اما ما دولتی داشتیم، افغان فلمی داشتیم و هیأتی که باید فلم ها را سانسور می کردند! هیأتی که نخبگان قلم و دانش و فرهنگ و مطبوعات کشور در آن عضویت داشتند! شما هم بعضی از این انسان ها می شناسید. به جای این که این سوال را از من می کنید، منی که با شما در این خصوص موافقم، چرا این سوال را از آن ها نمی کنید که به چه دلیلی به این گونه فلم ها اجازه ورود و اجازه نمایش داده می شد؟ در مجموع، همانطوری که کسی در مورد کتاب ها و مجلات خارجی توجه نمی کرد، در زمینه فلم هم بی توجه بودند.

برگردیم بر سر بحث اصلی:

در نوشته های شما گاه گاه نقل قول هائی از دانشمندان و فیلسوفان مربوط به زمانها و مکان های مختلف دیده می شود که شما با علاقه خاصی آن ها را برای تأکید نظر تان بیان می کنید. چرا؟ چرا یک بار در زندگی از " نبرد من" آدولف هیتلر یک نقل قول نکرده اید؟ یا شعری از آن اشعار مخصوص عبیدزاکانی و ایرج مرزا در یک اثر ارزشمند دیده نمی شود؟ چرا شما از من پرسیدید که آیا من فلان کتاب آرامش دوستدار را خوانده ام، و نپرسیدید که آیا من کتاب "معاد" محسن قرائتی یا کتاب هائی که در بازار قصه خوانی پشاور به چاپ می رسند را خوانده ام یا نه؟

می خواهم در همین رابطه یک قصه برای تان بکنم. روزی در یکی از میادین شهر با یکی از دوستان در حال صحبت بودیم که یک مرد مسن المانی به ما نزدیک شده بدون مقدمه و سلام و علیک گفت: "می دانید که یک جوان خارجی امروز بکس پولم را دزدیده است؟! " از فحوائ کلامش چنان فهمیده می شد که او می خواهد بدینوسیله و با این پیام به ما بفهماند که همه خارجی ها - به شمول شما - دزد هستند. من، به بسیار آهستگی و نرمی، از این پیرمرد بیچاره پرسیدم: " شما می دانید که از سال های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ میلیون ها انسان در المان در کشتارگاه های مختلف به وسیله رژیم هیتلری به قتل رسیده اند؟ گفت: "بلی، میدانم!" گفتم: "حال به نظر شما من اجازه دارم همه المانی ها را، به شمول شما، آدمکش و قاتل خطاب کنم؟" مردک سرش را پائین انداخت و بدون این که یک کلمه دیگر بگوید پی کارش رفت. "(قضاوت انسان های جاهل و عقده مند و "سطحی نگر" همانند قضاوت این پیرمرد مفلوک بیچاره است!!)

همانگونه که گفته شد، حاصل کار هیچ ملتی یک سره خوب و بد نیست. به هین دلیل من عادت ندارم که همه چیز ها را یا سیاه سیاه ببینم و یا سفید سفید! هستند کسانی که چنین دید و چنین برداشت مرا دید و برداشت شترمرغی می خوانند. اینها با تفکراتی که در برهه ای از زمان در قالب مشخصی ریخته شده است، می خواهند بگویند که مثلاً حاصل فکر و عمل شرق یا غرب یا اسلام و کمونیسم یا ایرانی و افغانی و امریکائی و روسی و چینی و عرب یکسره یا خوب هستند، یا بد! در حالی که چنین نیست! اگر هیتلری یا موسیلینی در غرب ظهور کردند، در مقابل آن ها دکارت ها و هگل ها و مارکس های هم در همین غرب دیده به دنیا گشودند. همینگونه در ایران و پاکستان و هند و روسیه و چین و امریکا و ...!

۹- در مورد این نظر تان که: یکبار دیگر باید تصریح کرد که وجود فارسی در ایران را که با شیوینیزم فارس های مسلط بر ایران و سیاست های خرابکارانه رژیم ایران (در گذشته و امروز) پیوند خورده، نباید با زبان پشتو در پاکستان که در محکومیت و سرکوب قرار دارد، مقایسه نمود. از طرف دیگر در مورد ایران به عنوان صادر کننده متفرن زبانی و جامعه پشتو زبان آن طرف خط که بیشتر وارد کننده ازین طرف است فرق بسیار فاحش وجود دارد که نظاره فرق آشکار آن احتیاج به ذره بین ندارد. "باید بسیار متواضعانه عرض کنم که من از سیاست درونی این دو کشور و برخورد دولتهای آنها با مردمانی که در حال حاضر در آن طرف سرحدات ما، چه تثبیت شده و چه تثبیت نشده، زندگی می کنند، حرفی نزده ام.

سخن در آنجا که شما در عبارت بالا بدان اشاره نموده اید تنها این بود که به همه اقوام در کشور ما حق برابر داده شود. این سخن را با توجه به شعار "حق برابر برای همه" ابراز داشته و ابراز می دارم، نه از روی دشمنی با این قوم و دوستی با آن قوم!! به نظر من احترام به حقوق و خواسته های به حق و داشته های دیگران است که سبب ایجاد صمیمیت و دوستی و در نهایت سبب به وجود آمدن یک ملت واحد و سعادت مند می گردد، نه تحمیل کردن ها، به خصوص تحمیل کردن های بیجا و بیمورد.

۱۰- با بیان این عبارت که "زمانیکه احمدعلی خان کهزاد(۱) در رکاب ولی نعمت اش شاه محمود خان صدراعظم، قلمفرسایی داشت هرگز پیشنهادی مبنی براینکه کلمات و لغات پشتو از میان فارسی دری برداشته و یا حذف شود، از جانب شان وجود نداشت با آنکه در آن زمان برایش صلاحیت فراوانی درین عرصه داده شده بود. از طرف دیگر محمد گل خان مهمند که پشتو خواهی اش کاملاً عیان است نیز در رکاب ولی نعمت اش پیشنهاد نکرد تا تمامی کلمات و لغات فارسی دری از زبان پشتو حذف و برداشته شود."، می خواهم بپرسم که حتماً می خواهید بگویند که مردم در دوران صدارت هاشم خان و دوران صدارت و ریاست جمهوری داوود خان بدان اندازه آزادی و توان و صلاحیت داشتند که خواست خود شان را خلاف میل و خواهش شاه و صدراعظمانش یا علی رغم خواست و ناخواست هاشم خان و داوود خان، همچنین شاه محمود خان، اجراء کنند؟ اگر چنین فکر می کنید، من این دید و این آگاهی و قضاوت را برای تان تبریک می گویم!

۱۱- به خاطر این نظر تان: "از جانب دیگر دزدی آثار فرهنگی اقوام غیر از فارس را برای خود مجاز دانستند و با پُر رویی، تمام هست و بود فرهنگی گذشته منطقه را زیرنام جعلی ایران امروزه ملکیت شخصی فارس ها شمرند." از شما تقاضا دارم که به نوشته هائی من در گذشته مراجعه کنید. دربرخی از آن نوشته ها بحث های مفصلی در این مواردی که یاد نموده اید وجود دارند. این نوشته ها به یقین شما را متقاعد به این می سازد که خود شما هم گاه گاه "بی خریطه فیر می کنید." بیشتر از این فکر نکنم در همین مورد چیزی برای گفتن لازم باشد!!

۱۲- نمی دانم اگر از کسانی که مخالف استفاده کلماتی مانند دانشگاه و دانشکده و ... در کشور ما هستند، بپرسیم که شما با این تعصب شدید - حتی در برابر کلماتی که جزء زبان خود ما هستند - چگونه می توانید کلمات "سوگلی" و "بنجل" و "ترفند" و "زالو" و "پرروئی" و ... را که مختص زبان فارسی ایرانی هستند، به کار می برید، چه خواهند گفت؟ گذشته از این نمی دانم با توجه به عبارت "برای هر شخصیت باوجدان و با تمیز و وطن دوست جای مکث بسیار دارد که چرا؟ برخوان زبان شیرین دری مروج در افغانستان این مگس ها خیل خیل در پروازند تا این زبان را واقعاً با زبان زدن ها آلوده و زیون سازند که نتوان با آن ادبیات والا خلق نمود." کی ها را باید مگس ها خواند؟

کاری که من کرده ام تنها تأکید بر دری بودن یا دری شدگی کلماتی خانه و دوا و شفاء و زایش و دانش و گاه و کده و تابش و شلاق (یکی از همین علامه ها در جایی نوشته بود که شلاق لغت ایرانی است. این بیچاره خدا حتی نمی دانست که این لغت از زبان عربی، مانند هزار ها لغت دیگر زبان غربی به زبان ما آمده است) که دیگران آن ها را از ما نمی دانند، بوده است.

به هر حال توجه کنید به این جملات کسی که می خواهد ادبیات والا و خلاق و پیراسته از آلودگی ها یا آمیختگی ها بیافریند و دیگران را مگس می خواند:

- نباید ذهن جوانان و نیروهای کارگزارش را با چنین ترقند ها به بیراهه بکشانیم و مشغول بسازیم و...
- بیاید جنایتکاران جنگی را که زالو وار برتن بیمار وطن چسپیده اند تا آخرین قطره خون وطن را بمکند، افشاء نمائیم...
- وبا پُر روی، تمام هست و بود فرهنگی گذشته منطقه را زیرنام جعلی ایران امروزه ملکیت شخصی فارس ها شمردند.
- در زبان فارسی دری و موجودیت کلمات فارسی دری در زبان پشتو روی یک نیت خیرکه نشانه همزیستی برادرانه اقوام ... (این ترکیب هم برای اولین بار در ایران صورت گرفته است.)
- ، برخلاف زبان شیوای دری ما را که میراث فرهنگی بزرگ منطقه است مفت در پای امیال هژمونی طلبانه دشمنان می اندازند... (این کلمه از زبان های اروپائی آمده و ایرانی ها آنرا برای اولین بار در زبان فارسی رواج دادند. جای بسا تعجب است که این کلمه باوجودی که هیچ سنخیت زبانی و تاریخی با زبان ما ندارد و همانطوری که گفته شد مروج آن هم در زبان فارسی همان ایرانی هائی هستند که ما دانشگاه و دانشکده و کنش و واکنش شان را قبول نداریم، در زبان و در بدره لغات منتقد نوشته من و یارانش - شاید - جاری می شود و جا دارد، ولی خانه و شفاء و زایش و دوا و گاه و بیگاه و ... از زبان ما نه باید به کار برده شوند! یا اینکه ترکیب همزیستی را می توانیم از آن ها بگیریم، ولی ترکیب دانشکده را نمی توانیم از آن ها بگیریم! چرا؟ چون غلطی از خدایان سرزده و باید آن را به هرشکلی که شده توجیه کرد!)
- کار دوبلاژ فلم بخاطر متاع ارزان وارداتی در وطن ساقط شد . وبجای آن، ترویج لهجه ایرانی را منظور داشتند. (این کلمه هم که به وسیله منتقد نوشته من به کار رفته است حاصل فارسی سازی های ایرانی ها است.) توجه کنید که بعضی اوقات ضمیر پنهان انسان ها هم چه کار هائی که نمی کند!!
- واضح است مشیت دشمن متوجه فارسی زبانان و بخصوص زبان دری حفظ شده ما از اصطلاحات بنجلی زبان مروج ایرانی میباشد.
- بنابه فرمایش دولت پوشالی ایران و یهودی های فارس با اجرت گزاف موظف نمودند تا برایشان تاریخ جعل نمایند ...
- آنها چرا نمی نویسند که همین اراجیف بی محتوی ایرانی باعث نقصان رشد یادشده در افغانستان شده است. زیرا هر معلول از خود علتی دارد. گفته اند که احتیاج مادر ایجاد است .
- دشمن با سؤ استفاده از خوش قلبی و سادگی این نخبگان، آنها را راهی راه مغرضان می سازند تا...
- اگر چنین نیست، چرا نمیخواهد یا نمیتواند با واژه های غیرفارسی زیرین نیز آشتی ناپذیر باشد... (می بینید که منتقد من چگونه بی خیال لفظ "واژه" را به کار میبرند؟ به نوشته های شان نگاهی بیفکنید و ببینید که در برابر دیگرانی که این کلمه را آگاهانه یا ناآگاهانه به کار می برند، چه محشری بر را برپا می کنند!)

- و بالاخره کلمه "سوگلی" را که من در نوشته شان خواندم، ولی با مرور دو باره آن نوشته، آن را نیافتم.

به مصداق گفته: "مشت نمونه خروار" از نقل بیشتر چنین کلمات در اینجا صرف نظر می کنم!!

۱۳- به جواب این جمله: "این هر دو جمع بی خبر باید متوجه باشند که ایرانی ها خود متوجه عیوب خود شده اند و حتی در عرصه داستان نویسی به عقب ماندن خود از نویسندگان کشور های دیگر و همچنان کشور ما افغانستان اعتراف دارند." باید بگویم که اگر شما نوشته مرا که نقد کرده اید، به درستی می خواندید، متوجه می شدید که من در آنجائی که از خالد حسینی - به عنوان نمونه - صحبت به میان آورده ام، چه نوشته ام! اگر آن نوشته را دقیق خوانده اید و باز هم آنرا کتمان می کنید و این حرف را می زنید، کاری درستی نمی کنید. فراموش نکنید که شخصیت و اخلاق و درستی و نادرستی انسان ها از روی کلام و گفتار شان تثبیت می شوند! در مورد خالد حسینی من در یکی از نوشته هایم - دو یا سه سال قبل - نقل قولی از آقای نعمتی، صاحب کتاب فروشی نیما، را هم آورده بودم. این شخص در این رابطه گفته بود که نویسندگان داستانی ایرانی باوجود کار طولانی در زمینه داستان نویسی تا کنون نتوانسته اند چنین موفقیتی به دست بیاورند! فکر می کنم که برای عاقلان یک اشاره کافی باشد!! و این اشاره را من بار بار نموده ام! باوجود این ... خوب، چه می شود کرد؟!

۱۴- شما به وجود ناصرپورپیرار افتخار می کنید، چرا؟ آیا او یک ایرانی نیست؟ آیا او از ملک کوروش و داریوش نیامده است؟ ناصرپورپیرار چه کاری کرده است که مترجم تاریخ تمدن یا مترجم ستون آهنین و یا معین و دهخدا و سائر محققین ایرانی نکرده اند. عجیب نیست که کار تحقیقی - علمی یک شخص از یک کشور را تحسین می کنید و کار دیگری از همان کشور را بی ارزش می خوانید، و حتی مخالف یادآوری از آن هستند؟ دلیل آن روشن تر از روشنی آفتاب است!! من به ناصرپورپیرار، برای گفتن حقایق و کارهای تحقیقی اش، مانند همه آنهایی که کار تحقیقی می کنند و حقایق را می گویند، احترام قائلم. من هرگز شما را به خاطر این که از نوشته های او خوش تان آمده است یک شیونیسیت نمی خوانم.

در آنچه پورپیرار گفته است عناصر زیادی از واقعیت ها وجود دارد. ارزشگذاری به کارهای ارزشمند از خود و بیگانه به نسبت ارزش آن ها و نه به خاطر از خود بودگی یا بیگانگی آفرینندگان آنها از اخلاق سالم منشاء می گیرد!! برای من فرقی نمی کند که محقق و نویسنده احمد باشد یا محمود. از ترکستان باشد یا از اسرائیل. چیزی که مهم است، کار خوب است!

کاش دیگران هم همین شیوه انسانی و اخلاقی را پیشه کنند و خود را از اسارت فکری نجات بدهند و در فکر کردن استقلال خود را پیدا کنند!!

۱۵- نوشته می کنید: "دوست یاد شده درجای دیگر مینویسد: کسانی که بدون دشمنی با سائر زبان ها می خواهند زبانشان از آلودگی زبان های خارجی و آراسته و پیراسته باشد".

راستش را باور کنید با این جمله تان شما مرا به شک و تردید انداختند. فکر کردم از فرط پیری از عقل بیگانه شده ام!

منظور من از کلمه "آلوده" آمیختن بود. به یکی از فرهنگ ها رجوع کردم، دیدم که کلمه آلوده همان معنی را دارا است که منظور من بود: آلوده یعنی آمیخته با چیزی. و آمیختگی مخلوط بودن دو یا چند چیز باهم. نمیدانم منتقد من چه برداشتی از آن کلمه داشته اند؟ من فکر نکنم که لازم باشد به *پیشان* گفته شود که بعضی اوقات یک کلمه ده ها معنی دارد. خصوصاً در زبان انگلیسی. علی الخصوص با پیشاوند ها و پساوند هائی که به یک کلمه افزوده می شوند. منظور شما از آلودگی شاید ناپاکی است، در حالی که منظور من همان اختلاط است. من آمیختگی زبانی را

که در اثر معاشرت توده ها، یعنی معاشرت یا خواست و رفت و آمد عوام - آنطور که وراوینی می گوید - به وجود بیاید، هم درست می دانم و هم قبول دارم. ولی، همانگونه که بار بار گفته ام، اگر به اجبار تحمیل شود، آنگونه که در کشور ما و به اجبار تحمیل شد، هیچ وقت نه درست می دانم و نه قبول دارم.

۱۶- من مخالف گفته آقای سیاهسنگ نیستم. نه آن کار درست بود و نه اینکار که بعضی ها برای گرفتن دکترای زبان پشتو - از کشوری که یکی از زبان های اصلی، رسمی و ملی اش زبان پشتو است - به شوری وقت اعزام می شدند. من کسی نیستم که یک غلط را غلط بخوانم و غلط دیگری را غلط نخوانم و سفسطه کنم. چنین توجیه گری ها را به دیگران تیریک می گویم!!

۱۷- می نویسند: "در چشم . . . گناه واژهء "پوهنتون" روشنتر از آفتاب است: "پشتوبودن" و نه "بیگانه بودن". اگر چنین نیست، چرا نمیخواهد یا نمیتواند با واژه های غیرفارسی زیرین نیز آشتی ناپذیر باشد: رادیو، تلفون، تلویزیون، ایمیل، انترنت، فکس، بانک، موتر و ...؟ شاید بگویند اینها واژه های پرهیزناپذیر اند. خیلی خوب! از آنها میگذریم؛ آیا نامبرده با این واژه های بیگانه نیز آشتی ناپذیر است ...؟ اگر به نوشته ای که مورد نقد شما قرار گرفته است توجه می شد، شاید این سؤال مطرح نمی شد. چه من در آن نوشته واضح بیان داشته بودم که اگر ما معادل کلمات موتر و کامپیوتر و بایسکل و رادیو و ایمیل و تلویزیون و ... را در زبان خود می داشتیم، ضرور نبود که آنها را به زبان خود راه بدهیم، به خصوص کلمه ای را که قرن ها در زبان ما برای چیزی یا برای جایی به کار رفته باشد برداریم و یکی از این کلمات بالا را به جای آن مروج سازیم. فکر می کنم به نوشته من توجه لازم مبذول نشده است؟ یا اینست که بیش از حد هيجانی شده بودید یا زیر تأثیر شدید حرف های دیگران قرار گرفته بودید؟

اگر خدا خواست، شاید در زمینه انواع ضرورت های داد و گرفت های زبانی به همین زودی ها مقاله نوشته کنم. این قصد را قبلاً داشتم، ولی با طرح این موضوع توسط شما، این تصمیم من راسختر شد.

۱۸- خوب شما که ما را زایده فرهنگ ایران معرفی می دارید، بفرمایید بگویید که ترکیه، عراق، پاکستان، بنگله دیش، هند و... و.. چگونه نیاز های مطبوعاتی خود را رفع می نمودند؟

در قدم اول توجه کنید که من در زمینه نیاز های مطبوعاتی کشور حرفی نزده ام! حرف من در باره کار های فکری و فرهنگی و ادبی ما و دیگران است! در قدم دوم باید گفته شود که شما بخواهید یا نخواهید، کشورهایی که امروز - بازهم تکرار می کنم که امروز!! - در آن ها کار فرهنگی کمتر صورت گرفته است، ریزه خوار کشور هایی هستند و بودند که در زمینه کار های هنری و فرهنگی سابقه داشته اند.

کشورهایی را که شما از آنها نام بردید، درهای شان را بر روی ادبیات جهان نبستند. این ها سخن زیبایی گاندی را که می گفت: "یکی زیبایی منظره را می بیند، دیگری کثیفی پنجره را" به کار بستند و به جای کثیفی پنجره زیبایی منظره را دیدند و کاپی کردند. سخن ولتر که می گفت: "کتاب ها از کتاب ها به وجود می آیند" بیجا نیست. کتاب "کمیدی الهی" دانتیه الهام بخش صدها نویسنده ای شد که در آن راستا قلم زدند. بدی کار ما اینست که پنجره های کثیف را می بینیم و از مناظر زیبا غافل هستیم! در قدم سوم باید بگویم که من هرگز شما را (زایده) فرهنگ ایران نخوانده ام. شما خودتان با کاپی کلمات ایرانی و به کار بستن شیوه املائی آن ها خود را زایده فرهنگ ایرانی معرفی می کنید! ببینید گلمه "بگویند" را که با دو "ی" نوشته اید، از کجا برخاسته است. ما این کلمه را با دو "ی" نمی نویسیم! به لغت نامه ها و آثار ادبی قدیمی تان مراجعه کنید و ببینید که این کلمه را چگونه می نوشتند! حقیقت این است که من نوشته های شما را نخوانده ام. اگر می خواندم شاید تعداد بیشتری از این گونه کلمات را می توانستم

در آن ها پیدا کنم که نشان می داد، که شما خلاف تصور خودتان هنوز هم اسیر آموزه های سالیان پیشین هستید و به آنچه می گوئید واقعاً باور ندارید!

۱۹- من نمی دانم که شما با ذکر این سخن که: "کروش بدست بیوه بنام تومیریس حاکم ماساژت ها کشته شد. چون کروش انسان سفاک خونریز بود سر او را ملکه تومیریس در مشک پُر از خون غرق کرد وگفت بنوش خونخوارسفاک تا بالاخره از خون نوشی سیر کنی!" چه چیزی را می خواهید به من یا به خوانندگان تان ثابت کنید؟ آیا در جایی دیده یا خوانده اید که من از جباران و خونخواران و سفاکان تاریخ دفاع نموده باشم؟ شما می دانید که من در مورد سیاست و سیاست مداران ایرانی در آن مقاله ام چیزی ننوشته ام. نه از کروش سخنی در آن نوشته به میان آمده است و نه از زشتی و زیبایی اش.

سیاستمدار در هر کجائی که بوده و در هر زمانی که زیسته تا جائی که تاریخ شاهد است به نحوی هم فاسد بوده و هم سفاک و خونخوار! یکی در یک زمان با تیغ از کشته پشته ساخته و دیگری با پخته و به نام قانون انسان ها را حلال کرده است! سیاست خود چیزی بدی نیست، ولی کروش ها، چه شمشیر به دست و چه قلم به دست، هستند که مردم را از سیاست دلزده ساخته اند!

اگر در یک جا چنگیز و هلاکو و آتیلای بوده در جای دیگری کروش و احمد و محمود و هیتلر و بوش و پینوشه ای است. شما در کشوری زندگی می کنید که برادر را به جرم برادر مواخذه نمی کنند. من فکر می کردم این فرهنگ خوب کمی اخلاق ما را تغییر داده باشد، اما می بینم که برخی ها همان اند که قبلاً بودند. خوب شد شما قاضی نبودید، ورنه گنهکار را انعام می دادید و بی گناه را به دار می کشیدید. قصد کروش را از دهخدا گرفتن، چه کار ناروایی است که شما مرتکب می شوید؟! کمی انصاف کنید، ورنه مردم خواهند گفت که از همانجا می آید که اگر کسی در بلخ خطا کند، گردن دیگری را در کمر می زنند. (خطا کرد در بلخ آهنگری به کمر زدند گردن دیگری). ببینید که تفاوت من و شما از کجا تا به کجاست؟ من از قلم حرف می زنم و شما از شمشیر و خون! من از دهخدا و فروغی و معین و حمید و جمالزاده حرف می زنم و شما از کروش و نادر و شاه اسماعیل و ...!

۲۰- نوشته می کنید: "جالب اینست که هرگاه اگر به ایران انتقاد راجع شود، این خانم ها و آقایان یک قد از جا پشان بلند می پرند و با تمام سنگ فارسی دری را به سینه زن، عملاً می روند که زبان نیاکان خود را بی حرمت گردانند."

مطمئن هستید که معنی درست "هرگاه" را فهمیده اید؟ اگر مدعی هستید که آره، پس به استثنای همین یک مقاله ای که شما آن را نقد کرده اید یک مقاله دیگر از مرا به طور نمونه نشان بدهید که من در این خصوص بحث نموده باشم. موضوع دیگر ترکیب "هرگاه اگر" است. نمی دانم این ترکیب را شما در کجا دیده اید؟ می خواهم شما از یکی از کتاب های دستور زبان فارسی، کهنه و نو، چه تاجکی و چه افغانی و چه ایرانی، در این مورد مثالی ارائه کنید و ما را هم کمی از آن فهم والای تان بهره مند بسازید! مسأله سوم این است که من قدر زبان نیاکان خود را خوب می دانم. به همین دلیل است که در برابر تلاش های کودکانه برخی از دشمنان دوست نمای این زبان که تیشه گرفته اند و ریشه زبان خود را می زنند، قد برافراشتم.

۲۱- در برابر این گفته تان که "آنها در تنور داغ نفرت، نان های زهر آگین برای میهن، مردم و حتی ندانسته برای خودشان میپزند." خاطر نشان می کنم که من آنقدر ابله نیستم که با طرح واقعیت هائی که بسیاری از سر خودخواهی یا جهالت توان شنیدن و هضم آن را ندارند در فکر پاداش باشم!

استقبال مردم از شما را به شما مبارک می گویم. من به همین خوشم که مردم از من متفردند! حقیقت همیشه تلخ است. تلخی را مردم به مشکل دوست دارند!

دیده شود که خدا چه می خواهد!!

به سبب وقت کم قصه را کوتاه می کنم، ورنه حرف بسیار است.

فکر نکنم که من باز هم قادر باشم در برابر شما چیزی بنویسم، زیرا نه وقت است و نه آن حوصله و توان. گذشته از این من تصمیم گرفته بودم که دست از نوشتن بکشم. امیدوارم اینبار این تصمیم را به هیچ صورت و به هیچ بهانه ای نشکنم.

یادداشت:

نقل قولهایی را که همکار گرامی ما آقای "سدید" از نوشته آقای "مسعود فارانی" آورده اند، ویراستاری نشده اند.

اداره پورتال AA-AA